

نفس در مثنوی‌های عطار نیشابوری

ولی الله محمدی

مدرس دانشگاه آزاد اسلامی کرج

چکیده:

لازمه شناخت متون عرفانی، دستیابی به مفاهیم اصلی و کلیدی این آثار است. اما از آنجایی که این مفاهیم در سیر تاریخی خود همراه با تغییرات و تحولات بسیاری بوده و در هر دوره‌ای دارای معانی و ترجمه‌های گوناگونی شده‌اند، سهولت دسترسی به معنایی که مورد نظر نویسنده و یا شاعر بوده در بیشتر مواقع دشوار و حتی ناممکن گردیده است. این امر باعث پدید آمدن شرح‌های مختلف بر این گونه آثار شده است؛ اما متأسفانه اکثر این شروح و حواشی تنها به پرداختن معنی واژگان اکتفا کرده و اگر هم نکته‌ای را توضیح داده‌اند فقط مخاطب را دچار سردرگمی‌های بیشتر کرده‌اند. یکی از این واژگان که بی‌تردید همه پژوهشگران متون عرفانی بر آن متفق‌القول‌اند واژه «نفس» است. نفس در متون متصوفه به عنوان واژه‌ای به کار رفته که غالب مفاهیم دیگر عرفانی و نیز فلسفی به نوعی با آن در ارتباط است.

گفتنی است که معرفت نفس و خودشناسی از جمله مباحثی است که در تاریخ ایران باستان هم مطرح بوده اما توسعه و گسترش آن در تاریخ اسلام اتفاق افتاده است. زیرا درباره آن سخنان بسیاری در آیات قرآن و احادیث و روایات آمده و مفسران متون اسلامی نیز از همان آغاز گسترش دین اسلام تفسیرها و تأویل‌های بسیاری از آن نموده‌اند. بالطبع، مضامین سخنوران و بزرگان ایران اسلامی از این مباحث بی‌تأثیر نبوده است. یکی از این سخنوران و بزرگان شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری است که در آثار خود از مفاهیم دینی و عرفانی بسیار سخن گفته است. وی در تاریخ ادبیات فارسی به عنوان شاعری عارف مطرح است که تمام آثار خود را در معرفی و بیان آثار و اندیشه‌ها و آرای عارفان به رشته تحریر درآورده است. وقتی سنایی به عنوان نخستین شاعری که شجاعانه و به طور رسمی مفاهیم عرفانی را در اشعارش آورد، عطار با دقت و وسواس بیشتری این مفاهیم را بسط و گسترش داد. سپس حدود نیم قرن بعد مولانا با تأثیر از این دو حکیم و عارف بزرگ آثار ماندگار خود را خلق کرد.

عطار صاحب آثار بسیاری است. او بجز **دیوان شعر و تذکره‌الاولیاء**، چند مثنوی دیگر نیز تصنیف کرده است که عبارتند از:

اسرارنامه، الهی‌نامه، مصیبت‌نامه و منطق‌الطیر.

در این نوشتار، بر مبنای مثنوی‌های عطار، سعی بر این بوده است که بدانیم: ۱. دیدگاه عطار در مورد نفس اماره چیست و انواع آن کدامند؟ ۲. نظر وی در مورد نفس اماره _ که موضوع اصلی این پژوهش است _ و ویژگی‌ها و تأویلات آن چه بوده است؟ ۳. راه‌های ریاضت نفس و فواید تهذیب آن چیست؟ و ۴. تقابل نفس اماره با دل و عقل چگونه است؟ در فرجام نیز نتیجه‌گیری ذکر شده است.

کلیدواژه‌ها: نفس، نفس اماره، تهذیب نفس، عطار، مثنوی‌های عطار.

مقدمه

شناخت نفس و چگونگی حالات و اعمال آن، همواره در طول تاریخ آدمی را به خود مشغول داشته است. مسئله نفس از دیرباز در بین حکما و فلاسفه مطرح بوده و آرا و نظریه‌های گوناگونی درباره آن بیان شده است. در حقیقت آدمی از آن هنگام که از اصل خود دور مانده و قدم به عرصه وجود گذاشته است، بر اثر تأمل و تفکر به این نکته پی برده که در نهاد وی چیزی است اصیل و ایزدی که منشأ حرکت و حیات و فکر است. حق این است که معرفت نفس و آثار آن در صدر معرفت اشیاء و موجودات قرار گیرد، زیرا شناختن نفس و مظاهر و تجلیات آن، اساس و پایه شناختن اشیاء و موجودات، یا بهتر بگوییم مبنای معرفت خالق و مخلوق و مقدمه وصول به حقیقت و کمال است و تا انسان خود را نشناسد و به وجود نفس خود و ماهیت آن وقوف پیدا نکند، نمی‌تواند به حقایق موجودات پی ببرد.

خردمندان و پیشوایان دینی مشرق‌زمین به وجود نفس و خلود آن ایمان داشته و انسان را جاوید پنداشته و پس از مرگ نیز برای آن عاقبت و سرانجامی تصور می‌کرده‌اند و افکار آنان پیوسته بر محور نفس و وسایل تهذیب و تطهیر و کمال آن دور می‌زده است. حکما و فلاسفه یونان نیز به وجود نفس یا روح معتقد بوده و در باب وجود و ماهیت و آثار آن، آرا و عقاید مختلفی اظهار کرده‌اند.

سقراط به وجود نفس و بقای آن عقیده داشته و اساس و مبنای معرفت موجودات را بر پایه معرفت نفس بنیان گذاشته است. افلاطون نفس را قدیم دانسته و به حرکت کمالی و جوهری و ابدی بودن آن معتقد بوده و در اغلب آثار خود مانند **طیماوس** و **جمهور** از نفس و حقیقت آن بحث کرده است. حتی ارسطو نیز کمال آدمی را خودشناسی دانسته است.

فلوطین نیز در کتاب خود موسوم به **تاسوعات** در باب نفس بحث‌ها کرده و مخصوصاً از هبوط آن از عالم علوی و اتصال به عالم سفلی و همچنین از رغبت و میل دایمی آن به بازگشت به مقر اصلی خود به تفصیل سخن رانده است (فلوطین، ۱۳۶۶: ج ۲/۶). بنابراین نکته مهمی که در این مباحث به چشم می‌خورد برداشت‌ها و تلقی این قوم‌های گوناگون است از واژه «نفس»، که موجب نظریه‌های بسیاری شده است.

در روزگار سامانیان که نوشته‌های فارسی شیوا، ساده و روان بود، اندک اندک واژه‌های تازی به زبان فارسی راه یافت. با جایگزین شدن واژگان تازی به جای واژه‌های فارسی، برای بازگویی باورها و اندیشه‌ها، دشواری‌های فراوان پدید آمد. واژه‌های «جان» و «روان» که در زبان فارسی روشن و دقیق بود، با لغت عربی که معنی‌های گوناگون، گسترده، مبهم و گاهی ناساز داشت، جایگزین شد. زیرا واژه «نفس» در زبان تازی، دارای معانی مختلف و اغلب ناساز است. کهن‌ترین مترجمان کتاب عهد عتیق، واژه نفس (عبری neshamah) را در **سفر پیدایش** به واژه یونانی pneuma به معنی روح ترجمه کرده‌اند. در برگردان‌های عهد عتیق به زبان لاتینی باستان، همین واژه به spiritus برگردانده شده است. واژه یونانی «پسی» (psukhe) را که برگردان فارسی آن را گاهی روان و گاهی جان نوشته‌اند، سریانی‌ها به «نفس» عربی برگردانده‌اند.

در اسلام نیز مسئله نفس از مسائل اساسی به شمار می‌رفته است، زیرا هدف و منظور اصلی دین اسلام، بیدار کردن نفوس بشر و تطهیر و تزکیه و تهذیب آنها بوده و به همین جهت در قرآن به مناسباتی به موضوع نفس اشاره شده است. دانشمندان و فلاسفه اسلامی نیز توجه خاصی به مسئله نفس داشته و در این مورد از کلیه عقاید و آرای که از فرهنگ و تمدن مصری و هندی و یونانی و ایرانی به آنان رسیده بود برای فحص و بحث در مسائل مربوط به معاد و عالم آخرت و نعیم و جحیم و ثواب و عقاب و بالاخره آنچه که راجع به موضوع نفس است بهره‌وفی برده‌اند و در میان آنان، متکلمین و متصوفه با بسط و تفصیل بیشتری به بحث از نفس و حقیقت و ماهیت آن پرداخته‌اند. اما آنچه که در بسط و شرح این مسائل مشکل‌آفرین و بعضاً تنش‌زا می‌شده گسترده‌گی و گوناگونی معانی این واژه تازی بوده است، چنان‌که در تشریح و تفصیل آن سردرگمی‌های بسیاری به وجود می‌آورده است، تا بدانجا که معلوم نیست در کجا نفس به جای تن، کالبد، و در کجا برای ذات یا تویی تو، من و فرمان و در کجا برابر روح، روان و در کجا برابر جان است؟!

در قرآن کریم «نفس» به صورت‌های مختلف از جمله «نفس مطمئنه»، «نفس لوامه» و «نفس اماره به سوء» آمده است و مفسران اسلامی تفسیرهای روشنگرانه‌ای برای هر کدام یاد کرده‌اند. در احادیث و روایات نیز در توصیف نفس‌های سه‌گانه شواهد بسیاری می‌توان یافت، لکن بیشتر به نفس اماره و مبارزه و جهاد با آن پرداخته و رجوع به عقل را در مقابل آن نهاده‌اند.

در ادب عربی و فارسی نیز این دو واژه بر مبنای قرآن و حدیث و گفتار بزرگان، تفسیر و توجیه شده و شواهد بسیاری از شاعران و سخنوران در توصیف این دو واژه اساسی ارائه شده است. عمدتاً نفس اماره در برابر عقل قرار می‌گیرد که منشأ همه فضایل است و نفس اماره منشأ همه رذایل. در متون عرفانی نیز این دو همیشه در نزاع و کشمکش هستند و آدمی باید بکوشد که عقلش بر هواجس نفسانی غلبه کند تا از ورطه بهیمیت و حیوانیت‌هایی یابد که گفته‌اند: «أَفَّهَ الْعَقْلُ الْهَوَى».

در عرفان اسلامی بزرگ‌ترین جهاد، جهاد با نفس شمرده شده است که از آن به جهاد اکبر تعبیر می‌شود و عقل وسیله‌ای برای نزدیک شدن به خداوند و کسب بهشت به شمار آمده است که: «الْعَقْلُ مَا عَبَدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ أَكْتَسَبَ بِهِ الْجَنَانَ». بنابراین «عقل» و «نفس» هم جنبه قرآنی و روایی دارد و هم در کلام و عرفان به آن توجه خاص شده است.

همان‌گونه که مشاهده شد، متون عرفانی، اعم از فارسی و عربی، تحت تأثیر و نفوذ مستقیم کلام‌الله و احادیث و روایات اسلامی است. به طور کلی عصاره و فشرده این متون «قرآن» است. اگر این ویژگی از آثار عرفانی و حتی فلسفی ما گرفته شود، دیگر سخنی باقی نمی‌ماند. شاعران و نویسندگان این متون نیز جز بسط و شرح این سخنان در زبانی دیگر هدفی نداشته‌اند. به عبارتی دیگر، آنها خواسته‌اند سخنان هدایتگر پروردگار و رسولش را به مردم بیاموزند و به عنوان یک هادی و راهنما ایشان را به درستکاری و پرهیزکاری رهنمون شوند.

از جمله این حکیمان و سخنوران بزرگ فریدالدین محمد عطار نیشابوری (ح ۵۳۰- ح ۶۱۸عق) است. پس از آنکه سنایی با شجاعت و درایت خود مفاهیم و مضامین عرفانی و آداب و اصول صوفیانه را به طور رسمی و مشخص وارد شعر فارسی کرد، این عطار بود که این مفاهیم را وسعت بخشید و مباحث بیشتر و عمیقی را همراه با بیان رسا و شیوای خود در آثارش پدیدار نمود. درونمایه‌های اصلی شعر عطار مملو از سیر و سلوک عارفانه و مراحل و مرتبه‌های عرفانی است که بیشتر در قالب داستان و حکایت نقل شده است. همچنین اندیشه‌های دینی و فلسفی در اشعار او موج می‌زند. اندیشه و تأملات عرفانی عطار در مثنوی‌هایش (*منطق‌الطیر*، *مصیبت‌نامه*، *اسرارنامه*، *الهی‌نامه*)، بیشتر در قالب حکایات مختلف و متنوع بیان شده است. یکی از مضامین مهم عرفانی او «نفس» است که از واژگان اساسی و کلیدی هر پژوهش عرفانی است. از آنجا که عطار واسطه انتقال بسیاری از مسائل عرفانی به نسل‌های پس از خویش است، شایسته است که این مفاهیم و مضامین در آثار او بیشتر مورد توجه و مذاقه قرار گیرد.

«نفس» در مثنوی‌های عطار کاربرد بسیار زیادی دارد و عطار از این واژه در معانی گوناگون استفاده نموده است. در این نوشتار سعی شده است از سویی، معانی و مفاهیم واژه «نفس» در مثنوی‌های چهارگانه عطار، با نیم‌نگاهی به دیگر آثار وی مورد بررسی قرار گیرد و از سویی دیگر، تأثیر عطار را در حد توان و «جهدمقل» در این زمینه بر شاعران و عارفان پس از خود به‌ویژه مولوی دریابیم.

* * *

آثار عطار بر طبق آخرین پژوهش‌هایی که صورت گرفته شامل شش اثر است که خود نیز به آن تصریح کرده است: *الهی‌نامه*، *اسرارنامه*، *مصیبت‌نامه*، *منطق‌الطیر*، *دیوان* (غزلیات و قصاید) و *مختارنامه* (رباعیات) که به غیر از دو مورد اخیر، چهار اثر دیگر مثنوی است.

یکی از مضامین و مفاهیم عرفانی در این مثنوی‌های چهارگانه، واژه «نفس» است، که شیخ به آن نگاه ویژه‌ای دارد و آن را بیشتر در معنای «نفس اماره» به کار برده است. او نیز چون دیگر بزرگان تصوف به ظاهر و صورت احکام دین توجهی ندارد «و هر کسی را که پرده غفلت و حجاب نفسانی را از پیش چشم برگردد درخور و شایسته آن می‌داند که به درجه مکاشفه نایل آید» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۲۲).

وی در این مثنوی‌ها، به منظوره‌های گوناگون از این نفس سخن به میان آورده است. گاهی آن را در قالب حکایت و تمثیل و گاهی در تشبیهات و تعبیّرات مختلف به کار برده است.

شیخ فریدالدین عطار نیشابوری در *مصیبت‌نامه* نهاد انسان را متشکل از پنج چیز می‌داند: حس، خیال، عقل، دل و جان، که این پنج وادی مانع از رسیدن آدمی به حقیقت است:

پنج منزل در نهاد تو تورا	راستی تو بر تو است از چپ و راست
اولش حس و دوم از وی خیال	پس سیم عقل است جای قیل و قال
منزل چارم از او جای دل است	پنجمین جان است راه مشکل است

همان، ص ۳۱۰

زنده‌یاد بدیع‌الزمان فروزانفر درباره این پنج وادی با هفت وادی *منطق‌الطیر* چنین اذعان می‌دارد: «تفاوت دیگر میان این دو مثنوی که به ظاهر متناقض می‌نماید، در شماره وادی‌هاست که شیخ آنها را در *مصیبت‌نامه* عبارت دانسته است از پنج وادی: حس، خیال، عقل، دل، جان و در *منطق‌الطیر* به هفت وادی: طلب، عشق، معرفت، استغناء، توحید، حیرت، فقر و فنا رسانیده است... گفته شیخ در *مصیبت‌نامه* ناظر است به مراتب ادراک یا مدرکات انسانی که در حقیقت شعون و اطوار روح است از جهت نزول تا ادراک مقید حسّی و از جهت صعود تا درجه نامحدود و لطیف روحانی و منظور وی در *منطق‌الطیر* بیان احوال و تحولات باطن سالک است از مرحله طلب یعنی نخستین منزل سلوک تا آخرین قدم که فقر و فناست» (همان).

شفیعی کدکنی نیز به این موضوع اشاره کرده است. او در شرح این بیت سنایی:

در کوی تو چون آید، آن کس که همی بیند در گرد سر کویت، از نفس بیابان‌ها

چنین می‌گوید: «[سنایی] هر یک از کشش‌های نفس را به بیابانی و وادی که در راه سالک وجود دارد، تشبیه کرده است، یعنی

برای رسیدن به تو وادی‌های بسیاری در راه است که باید آنها را قطع کرد. **منطق‌الطیر** عطار توضیحی است در بیان همین وادی‌ها با این تفاوت که در هفت وادی او هرکدام از کشش‌های نفس، به گونه‌ای مزاحم رسیدن به وادی بعدی است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۲۴۷).

شیخ در ادامه سخن از آن پنج وادی چنین اذعان می‌دارد که انسان تا زمانی که از این خویشتنِ خویش بیرون نیامده و وجود حسی را ترک نگفته، خود را اسیر این پنج وادی می‌بیند. اما وقتی بتواند از این مراتب بشری گذر کند و آنها را در پس پشت خود قرار دهد بلعجب‌کاری کرده است و شگرف‌حرکتی؛ وی اکنون به راحتی می‌تواند به تماشای کائنات هستی بپردازد و آیات آفاق و انفس را به عیان ببیند:

نفس خود را چون چنین بشناختی	جان خود در حق شناسی باختی
چون تو زین هر پنج بیرون آمدی	خرقه‌بخش هفت گردون آمدی
خویشتن بی خویشتن بینی مدام	عقل و جان بی عقل و جان بینی تمام
... پس برو اکنون و راه خویش گیر	پنج وادی در درون در پیش گیر
چون شدت آیات آفاقی عیان	زود بند آیات انفس را میان

همان، صص ۳۱۱-۳۱۰

نفس زمینی و فرازمینی

یکی از تعبیراتی که دربارهٔ نفس اماره و نفس مطمئنه شده است نامیدن این دو به نفس زمینی و نفس فرازمینی است. در مثنوی‌های عطار، نفس عمدتاً همان نفس زمینی، بهیمی و در یک کلمه نفس اماره است. جز در مواردی اندک، شیخ در هر جا که از نفس سخن رانده، مقصودش نفس اماره بوده است. حکایت سرتاپک با پرزاد نمونهٔ بسیار بارزی است که در آن سخن از برخورد با فرشتهٔ آسمانی است. سرتاپک عاشق پرزادی است که پس از مناظرهٔ با وی سرانجام آن پرزاد را درون خود می‌یابد:

چو سرتاپک ز سر تا پای او دید درون سینۀ خود جای او دید

الهی‌نامه، بیت ۱۵۱۷

سرتاپک شگفت‌زده از پرزاد می‌پرسد چگونه در سینۀ من راه یافتی؟ و او چنین پاسخ می‌دهد:

جوابش داد آن ماه دل‌افروز که با تو بوده‌ام من ز اولین روز

منم نفس تو، تو جوینده خود را چرا بینا نگردانی تو خود را

همان، بیت ۱۵۲۰-۱۵۱۹

آنگاه پری از اینکه می‌تواند هم به دنبال خواسته‌های دنیوی و هواجس شیطانی باشد، که به صورت و شکل نفس اماره است، و هم می‌تواند در پی تلاش و کوشش و پرهیز از بدی و دوری از خواهش‌های نفسانی‌اش، به نفس مطمئنه بدل شود، چنین لب به سخن می‌آورد:

پری گفتش اگر اماره باشم بتر از خوک و سگ صدباره باشم

ولی وقتی که گردم مطمئنه مبدا هیچ‌کس را این مظنه

ولی چون مطمئنه گشتم آنگاه خطاب ارجعیم آید ز درگاه

کنون نفس توام من، ای یگانه اگر گردم پی شیطان روانه

مرا اماره خوانند اهل ایمان مگر شیطان من گردد مسلمان

همان، بیت ۱۵۲۸-۱۵۲۴

بنابراین، زمام و مهار این نفس که پروردگار سبحان در نهاد ما نهادینه کرده به دست انسان است. اوست که اگر بخواهد- و توفیق الهی داشته باشد- می‌تواند با کنترل و در اختیار گرفتن آن، نفس پری‌ساز را از هواجس شیطانی و خواهش‌های زمینی و مادی‌اش دور نگه دارد و با شکیبایی و خویشتنداری و دوری از تمایلات دنیوی، به پاداش این عمل خطاب ارجعی را از درگاه الهی بشنود. عطار، خود در پایان داستان، این نفس مطمئنه را همان «من آسمانی» یا نفس «فرازمینی» نامیده است که توانسته بر نفس لئیم اماره غلبه کند:

تویی معشوق خود با خویشتن آی مشو بیرون به صحرا با وطن آی
از آن حب الوطن ایمان پاک است که معشوقت درون جان پاک است

همان، بیت ۱۵۳۶-۱۵۳۵

گفتنی است که عطار در آغاز این داستان از پدر و شش پسرش سخن می‌گوید که پدر همان روح (روان) و پسران، همگی، همان نفس (من)، زاده روح (روان) است؛ و همانگونه که بیان شد، اگر پاک و تطهیر شوند، از عالم ناسوتی به مراتب لاهوتی می‌روند و مطمئن می‌گردند و با روح یگانه می‌شوند.

نکته دیگر آنکه از این حکایت معلوم می‌شود که عطار جن و پری را مراتب نفس انسانی می‌داند که در حال آمارگی زشت و مکروه، و در حالت مطمئن خوب و نیکوروی هستند. و این به قول شادروان فروزانفر برخلاف عقیده متکلمین است که جن را موجودی لطیف و پذیرای شکل‌های مختلف و در عرض انسان می‌دانند (فروزانفر، ۱۳۷۴: ۱۳۳). شیخ در جایی دیگر نیز همین مضمون را در تعریفی از دل به کار برده است که هم قوه موسایی دارد و هم قوه فرعونی:

دل تو چیست موسی نفس فرعون چو طشت آتش این دنیا به صد لون
اگر جبریل فرماید بود خوش ز موسی دست آوردن به آتش
ولی گوینده گر فرعون باشد عذاب آتشت صد لون باشد

همان، بیت ۳۰۱۹-۳۰۱۷

بنابراین، دل و پریزاد هر دو در وجود ما هستند و این افعال و کردار ماست که می‌تواند از آنها هم موسی و نفس مطمئن بسازد و هم فرعون و نفس اماره!

او در ادامه همین سخن باز تأکید می‌کند که خداوند نعمت‌های خود را بر مردمان ارزانی داشته و ایشان را به سوی خویش خوانده است، اما متأسفانه انسان‌ها قدر و ارزش عطاها و نعمات الهی را ندانسته و به سبب پیروی از هواجس نفسانی و تمایلات دنیوی همسفرگی با شیطان را برگزیده‌اند و از او فرمان می‌برند:

خدا از بهر خویشت آفریدست ز تو هم نفس و هم مالت خریدست
تو مشغول وجود خویش گشته ز خودبینی ز شیطان بیش گشته
تو را صد گنج حق داده ز هستی تو با شیطان بهم خورده ز مستی...
خدا فعل تو یک‌یک ذره دیده تو چون ذره هوای خود گزیده

همان، بیت ۵۵۲۱-۵۵۱۷

وی در *اسرارنامه* نیز به امر توجه و عنایت داشته؛ و انسان خاکی مست ملامهی را نکوهش کرده است که دایم در فکر منافع عاجل خود است. شیخ آنها را به این سبب که به حطام دنیایی دل بسته و چشم از بشارت‌های اخروی و نعمات الهی آن فروگرفته‌اند، به شدت مورد انتقاد و سرزنش قرار می‌دهد:

نکو نبود چه گوید مرد هشیار بخرفته عاشق و معشوق بیدار...
تو مرد گلخن نفس و هوایی کجا مردان عشق پادشایی

همان، بیت ۲۹۴۲-۲۹۴۰

او در ادامه همین موضوع و البته در فصلی دیگر، چنین می‌گوید: تو، ای انسان! خلیفه خدا بر زمین هستی، ولی به دلیل اینکه نفس تو بر جانت غلبه یافته، در پرده پندار خویش مانده‌ای و به همین سبب از پادشاهی دور مانده‌ای و آن را به خاطر دلبستگی‌های دنیوی و اطاعت از نفس اماره از دست داده‌ای:

نه مسجود ملائک جوهر توست نه تاجی از خلافت بر سر توست
خلیفه‌زاده‌ای گلخن رها کن به گلشن شو گدا طبعی قضا کن...
به مصر اندر برای توست شاهی تو چون یوسف چرا در قعر چاهی
از آن بر ملک خویش نیست فرمان که دیوی هست بر جای سلیمان

همان، بیت ۱۶۰۶-۱۶۰۲

و باید بدانی که اشرف مخلوقات هستی، و با سرکوب خواسته‌های نفسانی و علایق مادی، جوهر انسانی را که خداوند متعال، آن را در فطرت تمامی آدمیان به ودیعه نهاده است متعالی سازی، تا چون سلیمان (ع) دیو و پری را مسخر خود گردانی و بر جهان و جهانیان فرمانروایی کنی:

اگر حاصل کنی انگشتی باز به فرمان آیدت دیو و پری باز
تو شاهی هم در آخر هم در اول ولی در پرده پنداری احوال
دو می‌بینی یکی را و دو را صد چه یک چه دو و چه صد جمله توی خود

همان، بیت ۱۶۰۹-۱۶۰۷

به طور کلی، عطار نفس اماره را کانون اخلاق و عادات ناستوده انسانی می‌داند و آدمی را موظف به مجاهده آن می‌کند. این نفس کافر مدام در سرکشی است. هر چند او را از خود دور کنی باز با جسارت تمام بازمی‌گردد و رهایت نمی‌کند. به این سگ نفس نباید طعام بدهی و او را فربه بسازی:

تو همای روح را ده استخوان زانکه بس افسوس باشد سگ بدان

مصیبت‌نامه، ص ۲۳۶

در جای دیگر می‌گوید: مردان حق روح را قوت می‌دهند نه نفس را که صورت شهوانی است. بنابراین، سالک باید ترک صورت گیرد تا آفتاب معرفت بر او بتابد. صورتی که جز خلط و خون نیست و کاملاً تابع صفات نفس است. بی‌شک کاری که محرک آن هوای نفس باشد مطلوب نیست.

مردی نزد ابوعلی دقاق رفت. از وسوسه‌ها و خیال‌های شیطانی خود شکایت کرد و گفت:

هر دمم جان گویا شیطان برد مرگ نیکوتر بود گر جان برد

همان، ص ۲۴۰

خواجه بوعلی گفت: ای چاره‌خواه نیکبخت در خانهات (دل) درختی (نفس اماره) داری آن را برکن تا گنجشک (دیو) روی شاخ آن ننشیند. خیال‌ها و تصورات بد از هواهای نفس اماره شوم است. آن را مطیع خود گردان تا وارهی:

تا درونت آشیان دیو هست دایمت از دیو سر کالیو هست
چون بسوزی آشیان دیو پاک دیو را با تو چه کار ای دردناک

همان، ص ۲۴۰

ویژگی‌های نفس اماره

الف) نفس اماره دویین و تنبل و چون سگ و کافر نجس و پلید است:

نفس تو هم احوال و هم اعور است هم سگ و هم کاهل و هم کافر است

منطق‌الطیر، بیت ۱۹۸۰

ب) سرکش و نافرمان است:

نفس سگ هرگز نشد فرمانبرم من ندانم تا ز دستش جان برم

همان، بیت ۱۹۷۸

ج) این نفس سگ به هیچ کس رحم نمی‌کند آن قدر جسور است که استخوان را از دهان شیر بیرون می‌کشد:

به صد افسوس در لعب و نظاره جهان خورد این سگ افسوس خواره
بین تا استخوان این سگ به افسون چه سان کرد از دهان شیر بیرون

اسرارنامه، بیت ۱۰۲۱-۱۰۲۰

د) زندگی را چنان بر آدمی تنگ می‌کند که مرگ را شیرین و گوارا می‌سازد:

به کین من چنان دل کرد سنگین که مرگ تلخ بر من کرد شیرین

ه) نفس اماره از ستایش و تملق فروغ می‌گیرد و فربه می‌شود:

گر کسی بستایدت اما دروغ از دروغی نفس تو گیرد فروغ

نیست روی آنکه این سگ به شود کز دروغی اینچنین فربه شود

منطق‌الطیر، بیت ۱۹۸۳-۱۹۸۴

(و منشأ غم و اندوه انسان‌ها از نفس اماره است:

مرا باری غمی کان پیش آید ز دست نفس کافر کیش آید

اسرارنامه، بیت ۱۰۱۹

(ز نفس اماره باعث نزدیکی ابلیس به آدمی می‌شود: شیخ در **منطق‌الطیر** از زبان یکی از مرغان می‌گوید: ابلیس راهزن من است و من با او به زور بر نمی‌آیم، راه نجاتم چیست؟ هدهد پاسخ می‌دهد: تا نفس اماره با توست، ابلیس از تو دور نخواهد شد. آرزوهای بی‌حد تو، ابلیس تو هستند. اگر یک آرزو را برآوری، صد ابلیس دیگر در پی آن با تو خواهند بود:

گلخن دنیا که زندان آمدست سر به سر اقطاع شیطان آمدست
دست از اقطاع او کوتاه‌دار تا نباشد هیچ‌کس را با تو کار

همان، بیت ۲۰۳۹-۲۰۴۶

(ح) خوی کردن به کارهایی که از جانب نفسانیات است مانع از حقیقت‌بینی می‌شود:

دلت با نفس و شهوت خوی کرده کجا بیند معانی زیر پرده
چو تو عالم ندانی خیالی کجا یابی ازین معنی کمالی

اسرارنامه، بیت ۹۵۶-۹۵۷

(ط) بتِ نفس حجاب دل است و مانع از انوار الهی می‌شود:

هر آنچه آن باطل است از پیش برگیر ره حق گیر و دل از خویش برگیر
ز حبّ مال و حبّ جاه برخیز حجاب خود تویی از راه برخیز

همان، بیت ۲۵۴۰-۲۵۴۱

(ی) زدودن این حجاب مشکل است: این خواهش‌های نفسانی چون کبر، شهوت، خشم و... هر کدام حجابی هستند که دل انسان را تیره و تار ساخته‌اند. این حجاب‌ها چون ریگ‌هایی هستند که اگر دست به دست هم دهند کوهی می‌شوند که مبارزه با آن از توان انسان خارج است:

تو را در ره بسی ریگ است ای دوست ز یک‌یک ریگ بیرون آی از پوست
ز یک‌یک ریگ اگر تو می‌کشی بار بسی به زانک از کوهی به یک بار
هوا و کبر و عجب و شهوت و آرزو و خشم و بخل و غفلت و ناز... دروغ و خشم و بخل و غفلت و ناز...
همه ریگی است اگر در هم زند دست شود کوهی و در زبرت کند پست

همان، بیت ۲۶۳۹-۲۶۳۵

(ک) جایگاه نفس اماره آتش است. بنابراین جایگاه حرص و آز که از شاخه‌های نفس اماره هستند نیز آتش است:

پیر گفتش هست آتش حرص و آز کار کرده بر همه عالم دراز
جمله را در حرص زر انداختست تا ز زر هر کس بتی بر ساختست

همانجا

مولوی نیز در **مثنوی** به این نکته اشاره کرده است:

نفس تو هر دم برآرد صد شرار که ببینیدم، منم ز اصحاب نار

دفتر سوم، بیت ۲۶۶۴

سبعیت و خوی حیوانی نیز - که از نفس اماره سرچشمه می‌گیرد - شعاعی از آتش نفس مجوسی است:

سالک آمد پیش پیر بخردان قصه‌ای برگفتش از خیل ددان
پیر گفتش هست حیوان و سباع ز آتش نفس مجوسی یک شعاع

مصیبت‌نامه، ص ۲۳۵

طعام و خوراکِ نفس نیز آتش است:

گر طعام نفس خوش گر ناخوش است
تا که یک لقمه بدین کافر دهی
چون گذر بر نفس دارد آتش است
گره مسلمانی دهی گه زر دهی

همانجا

این نکته که نفس اماره از آتش است شاید از آنجا سرچشمه می‌گیرد که نفس اماره و شیطان را چون بسیاری از مفسران و عارفان از جمله مولانا جلال‌الدین یکی می‌داند:

نفس و شیطان هر دو یک تن بوده‌اند
در دو صورت خویش را بنموده‌اند

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵

و این تعبیر قرآنی آنجاست که ابلیس به خداوند می‌گوید: «انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین» (ص ۷۶). در جای جای تفاسیر قرآنی نیز مطالب بسیاری دربارهٔ این موضوع آمده است.

ل) نفس شهوانی در مقابل جان روحانی قرار می‌گیرد، انسان باید به جان روحانی بپردازد و از نفس شهوانی دوری کند. عطار می‌گوید جان روحانی معنا است و نفس شهوانی صورت:

اصل صورت نفس شهوانی توست	اصل معنی جان روحانی توست
ترک صورت گیر در عشق صفت	تا بتابد آفتاب معرفت
صورتت جز خلط و خونی بیش نیست	مرد صورت مرد دوراندیش نیست
هر چه آن از خلط و خون زیبا بود	مبتلای آن شدن سودا بود

مصیبت‌نامه، ص ۲۳۷

م) عشق از دل نشأت می‌گیرد، اما هوی و هوس از نفس اماره: عطار در حکایتی تفاوت امیال نفسانی را با عشق چنین گفته است: شاگردی در مکتب استاد خود، کنیزک استادش را می‌بیند و بر او عاشق می‌شود. استاد از این ماجرا آگاه شده حيله‌ای می‌اندیشد. او کنیزک را بیمار و زردروی کرده و در نظر شاگرد عاشق می‌آورد. سپس عشق کنیزک بر عاشق سرد شده و از او دل می‌کند:

چون جدا گشت از کنیزک این همه	سرد شد عشق تو اینک این همه
بر کنیزک باده می‌پیموده‌ای	در حقیقت عاشق این بوده‌ای...
چون برای نفس باشد کار تو	از سگی درنگ‌زد مقدار تو

همان، صص ۲۳۷-۲۳۹

ن) همنشینی با نفس اماره سبب خواری انسان می‌گردد: در *مصیبت‌نامه* می‌خوانیم: حکیم سنایی در راهی می‌گذشت. کناسی را دید که به نظافت مشغول است و در سمت دیگر مؤذنی هم اذان می‌گوید. سنایی با خود چنین می‌گوید: هر دو در حقیقت به یک کار مشغولند و آن هم کسب نان برای معاش است. لیکن کار کناس بهتر از مؤذن است زیرا خالصانه است، اما مؤذن مغرور و ریاکار است. عطار در ادامهٔ حکایت می‌گوید: کسی که همدم و همنشین نفس اماره است، افعالش مانند همان مؤذن متکبر پست و حقارت‌آمیز است:

پس درین معنی بلاشک ای عزیز	از مؤذن به بود کناس نیز
تا تو با نفسی و شیطانی ندیم	پیشه خواهی داشت کناسی مقیم
گر درخت دیو از دل برکنی	جانت را زین بند مشکل برکنی
ور درخت دیو می‌داری به جای	با سگ و با دیو باشی هم‌سرای

همان، ص ۲۴۰

س) نفس اماره هرگاه قوت بگیرد، توبه را می‌شکند و به شهوترانی می‌پردازد: بار دیگر نفس چون قوت گرفت
توبه بشکست و پی شهوت گرفت

منطق‌الطیر، بیت ۱۸۳۹

حتی اگر انسان اندکی هم به سوی نفس اماره توجه کند، این نفس تبدیل به اژدها خواهد شد:

گر سر مویی فرا ایشان کنی

هر یکی را همچو صد ثعبان کنی

همان، بیت ۳۷۵۲

مولانا نیز به همین موضوع عنایت داشته است:

نفس از درهاست او کی مرده است / از غم بی آلتی افسرده است

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۰۲۸

(ع) شیخ به انسان‌ها تأکید می‌کند که نباید فریفته آن چیزی شوند که از نفس اماره پدید آمده و برای آنها سودمند بوده است، زیرا نفس به خودی خود ناپاک است. حتی اگر نور و روشنایی بر زندگی آنها بتابد، این نور ناپاک و نجس است:

گفت ای ابلیس طبع پر غرور	در منی گم وز مراد من نفور...
نفس بر جان تو دستی یافته	دیو در مغزت نشستی یافته...
غره این روشنی ره مباحش	نفس تو با توست جز آگه مباحش...
گر تو را نوری ز نفس آمد پدید	زخم کژدم از کرفس آمد پدید
تو، بدان نور نجس غره مباحش	چون نه‌ای خورشید جز ذره مباحش

همان، بیت ۲۹۳۲-۲۹۱۱

تشبیهِ و تأویلِ نفسِ اماره

در مثنوی‌های شیخ فریدالدین به کرات می‌بینیم که وی نفس اماره را _ به دلایلی که در بالا دیدیم و در ادامه نیز خواهد آمد _ به حیواناتی چون سگ، خوک، مار و همچنین بت که در دین و مذهب مسلمانان حرام و منفور بوده تشبیه نموده و حکایات بسیاری نیز در این زمینه سروده است. عطار معتقد است در وجود هر انسانی فرعونی خفته است و آن، نفس انسان است:

پس مرا فرعون نفسی هست نیز / کو ندارد جز شهادت هیچ چیز

همان، ص ۱۶

و باز در همین مضمون گفته است در نهاد ما پر از مار و کژدم و ازدهاست که خود را پنهان کرده‌اند و ما به سبب گرایش‌های دنیایی و خواهش‌های نفسانی از آنها غفلت می‌کنیم:

مار و کژدم در تو به زیر پرده‌اند	خفته‌اند و خویشتن گم کرده‌اند
هر کسی را دوزخ پرمار هست	تا بپردازی تو دوزخ، کار هست

منطق‌الطیر، بیت ۳۷۵۳-۳۷۵۱

هست در تو گلخنی پر ازدها / تو ز غفلت کرده ایشان را رها

همان، بیت ۲۹۶۲

_ عطار در حکایت شیخ صنعان به «خوکِ نفس» اشاره می‌کند و می‌گوید در نهاد همه انسان‌ها این نفس خوک وجود دارد، اما تا سالک طریقت نباشی و قدم در راه حقیقت نگذاری و از خویشتن خویش بیرون نیایی، از حضور این خوک‌هایی که در وجودت است اطلاع پیدا نمی‌کنی و روزگار را با سهو غفلت می‌گذرانی:

در نهاد هر کسی صد خوک هست	خوک باید سوخت یا زتار بست...
در درون هر کسی هست این خطر	سر برون آرد چو آید در سفر...
گر قدم در ره نهی چون مرد کار	هم بت و هم خوک بینی صد هزار

همان، بیت ۱۴۳۳-۱۴۲۹

در حکایت زیبایی نیز وقتی از تمایلات دنیوی سخن می‌راند به خوکِ نفس اشاره دارد: موسی عمران(ع) شاگردی داشت که ادعای استادی می‌کرد و خیال‌های خام می‌پخت. روزی از شهر بیرون رفت و دیگر اثری از او به دست نیامد. موسی(ع) نیز پس از جست‌وجوی بسیار از وی نشانی نیافت. پس از گذشت زمانی، موسی(ع) در راهی می‌گذشت. شخصی را دید که از شهری دیگر می‌آمد و خوکی را با خود می‌کشید. موسی(ع) ماجرای گم شدن ناگهانی شاگردش را برای آن مرد باز می‌گوید و از وی استمداد می‌کند. آن مرد می‌گوید: شاگرد تو همین خوک است! موسی(ع) در شگفت می‌شود و از خداوند راز آن را می‌پرسد و چنین

می‌شنود: او علم دین از تو آموخت، اما از دون همتی و فرومایگی، آن را با دنیا عوض کرد، در نتیجه او را مسخ نمودیم:

مرد دنیا بود با دنیا بساخت
دین خود در شیوه دنیا بساخت
لاجرم من مسخ گردانیدمش
جامه‌ای چون خوک پوشانیدمش...
چند خواهی نفس را پرورد تو
صحبت خوکی چه خواهی کرد تو

مصیبت‌نامه، ص ۲۳۶-۲۳۷

_ تشبیه نفس اماره به «خر» از دیگر تعبیرات وی است. او کسی را که نفس اماره را در بندش کرده و اسیر خود ساخته به خری بارکش تشبیه کرده است که هر جا بخواهد او را با خود می‌کشد، درحالی که باید برعکس باشد و انسان سوار بر خر شود:

زآنکه جانت ذوق دین نشناخته است
نفس تو از تو خری بر ساخته است...
بر سرت افسار کرده روز و شب
تو، به امر او، فتاده در طلب
هر چه فرماید تو را ای هیچ کس
کام و ناکام آن توانی کرد و بس

منطق‌الطیر، بیت ۲۰۲۰-۲۰۱۷

اینکه عطار نفس را به خر مانند می‌کند، شاید سببش این است که در مقابل آن عیسی روح قرار دارد که بر این خر سوار است و می‌تواند آن را رام کند و به فرمان خویش درآورد و به اصطلاح نفس اماره را به نفس مطمئنه بدل سازد (اشرف‌زاده، ۱۳۷۳: ۳۶۱). این مضمون در ادبیات فارسی بسیار رایج است و وقتی سخنوران خواسته‌اند جسم را در مقابل روح قرار دهند از همین تعبیر استفاده کرده‌اند که شاید معروف‌ترین آن، این بیت سعدی است:

همی میردت عیسی از لاغری
تو در بند آنی که خر پروری

بوستان، بیت ۱۲۳۴

عطار خود نفس را گاهی هم خر نامیده است:

خری است این نفسِ خر را بنده بودن
کجا باشد نشان زنده بودن

اسرارنامه، بیت ۱۰۱۲

شیخ در حکایتی کوتاه اما شیرین و جالب می‌گوید که تا وقتی خر نفس تو زنده است دلت مرده و آنگاه زنده‌دل می‌شوی که این خر را بمیرانی و بر او غلبه کنی، آنگاه دل تو زنده خواهد شد:

بدان خربنده گفت آن پیر دانا
چنین گفتا که من خربنده کارم
جوابی دادش آن هشیار موزون
که چون خر مُرد تو دل‌زنده گردی
که کارت چیست ای مرد توانا
بجز خربندگی کاری ندارم
که یارب خر بمیرادت هم‌اکنون
تو خربنده خدا را بنده گردی

همان، بیت ۱۰۱۶-۱۰۱۳

_ از دیگر تشبیهاتی که عطار از نفس گفته است، تشبیه نفس به «بت» است:

بشکن این بت‌ها که داری سر به سر
نفس چون بت را بسوز از شوق دوست
تا چو بت در پا نیفتی در به در
تا بسی جوهر فرو ریزد ز پوست

منطق‌الطیر، بیت ۳۱۵۴-۳۱۵۳

محمدرضا شفیعی کدکنی در تعلیقات این بیت می‌نویسد: «این سخن عطار ناظر است به مآثوراتی که از اولیای دین و بعضی مشایخ صوفیه نقل کرده‌اند، از قبیل «كُلُّ مَا سَعَلَكَ عَنْ مُطَالَعَةِ الْحَقِّ فَهُوَ طَاغُوتُكَ.» (آنچه تو را از مطالعه حق بازدارد طاغوتِ (بتِ) توست) (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳، ۷۱۴).

اما عطار این نفس اماره را بیشتر از همه چیز به «سگ» تشبیه کرده^{۳۳} و ابیات بسیاری هم در این مضمون سروده است. می‌گوید آدمی داریم گرفتار این سگ است و بدین جهت در پلیدی و نجاست آن غوطه‌ور شده و از فطرت پاک آسمانی خود به دور افتاده است:

آن سگ دوزخ که تو بشنوده‌ای در تو خفتست و تو خوش آسوده‌ای
باش تا فردا سگ نفس و منیت سر ز دوزخ بر کند در دشمنیت

مصیبت‌نامه، ص ۱۸۲

این سگ دشمن توست. او را قوت مده و نیرومندش مکن، آن قوتی که تو برای تقویت نفس می‌آشامی بر تو حرام است. به جای آن باید به داد دل برسی و آن را تقویت کنی تا روزی‌ات حلال و خوش گردد:

دشمن تو است این سگ و از سگ بتر چند سگ را پروری ای بی‌خبر

همانجا

این سگ نفس آنچنان نیرومند و قوی است که باعث شده حتی ابلیس هم از رویارویی با آن خودداری کند و فرار را بر قرار ترجیح دهد، زیرا گریز از این سگ او را نجات می‌دهد:

گفت تا پیش تو است این نفس سگ از برت ابلیس بگریزد به تگ

منطق‌الطیر، بیت ۲۰۴۲

و در همین مثنوی می‌گوید:

نفس سگ را خوار دارم لاجرم عزت از من یافت افریدون و جم...
نفس سگ را استخوانی می‌دهم روح را زین سگ امانی می‌دهم
نفس را چون استخوان دادم مدام جان من زان یافت این عالی مقام

همان، بیت ۹۲۳-۹۲۰

محمدرضا شفیعی کدکنی در مورد تشبیه نفس به سگ می‌گوید: «سگ نفس از تعبیرات رایج صوفیه است، از آن روی که پیوسته در طلب دنیااست و دنیا مرداری است که سگان طالب آنند. عقیده بر این بوده است که سگ، مردار را از گوشت مرده خوش‌تر دارد» (همان، ۵۴۹).

چون تو داریم نفس سگ را پروری کم نه آید از مخنث گوهری

همان، بیت ۱۹۳۳

سفیان ثوری، از عارفان بنام و جلیل‌القدر، هنگامی که شاگردان خود را نصیحت می‌کرد و از عیش و لذت زودگذر دنیایی برای آنها سخن می‌گفت چنین اشاره می‌کند که تا وقتی انسان‌ها در پی پر کردن شکم هستند و از عواقب لذت‌پرستی این کار بی‌خبرند روح آنها تهذیب نخواهد شد. چرا برای لذتی که بر دوام نیست این همه تلاش و هیاهو می‌کنند و عمر گرانمایه را در این راه صرف حطام دنیوی می‌نمایند؟ لذت طعام از لب تا به کام است و اگر به همین اندازه راه شکیبی باشی و خویشتنداری کنی، خوشی و ناخوشی طعام برای تو یکسان خواهد بود. نفس تو مانند سگی است که هیچ‌گاه از خوردن دست نمی‌کشد:

تا تو را یک استخوان آید به دست عمر و جانت از دست شد ای سگ‌پرست
تو همای روح را ده استخوان زانکه بس افسوس باشد سگ بدان
قوت مردان روح را جان دادن است چپست قوت تو به سگ نان دادن است

مصیبت‌نامه، ص ۲۳۶

و در این حکایت خواندنی از زبان شیخ عارفی می‌شنویم که وقتی باطن ما به سبب خواهش‌های نفسانی به هزاران گناه آلوده شده

۱. تشبیه نفس به سگ احتمالاً ناظر بر این آیه قرآن است: *وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتَرَكُهُ يَلْهَثُ* (اعراف، آیه ۱۷۶). اگر خواسته بودیم به سبب آن علم که به او داده بودیم رفعتش می‌بخشیدیم، ولی او در زمین بماند و از پی هوای خویش رفت. مثل او چون مثل آن سگ است که اگر به او حمله کنی زبان از دهان بیرون آرد و اگر رهاش کنی باز هم زبان از دهان بیرون آرد.

و در مقابل آماج تمایلات دنیوی به راحتی تسلیم شده چرا باید لباس ریا بپوشیم و دورویی و تزویر کنیم؟ بنابراین انسان کامل کسی است که در ابتدای کار بر سگِ نفسش غلبه کند و آنگاه ادعای پاکی و نیکوکاری کند! هر کسی که در این راه پیروز نباشد فقط منافق مدعی است:

چون درون من چو بیرون سگ است چون گریزم زو که با من هم تگ است

منطق‌الطیر، بیت ۲۹۷۲

باز در حکایتی دیگر از *اسرارنامه* ویژگی این سگِ نفس را ببینیم:

گره‌ای از سفره‌ای بریانی برداشت و بگریخت. صاحب بریانی با سختی و تلاش زیاد دنبالش کرد تا آن لقمه را از آن گربه بگیرد اما نتوانست. دیگری که این منظره را دید گفت تو را با این گربه چه کار؟ تو بر خوردن این بریانی بسیار حریص هستی! چرا سگِ نفست را دنبال نمی‌کنی که می‌خواهد لقمه بریانی را از دست گربه بگیرد؟ از شهوت خوردن دوری کن! این سگِ نفس را که حریص خوردن است تنبیه کن:

بدو گفت ای ز دل رفته قرارت بیفتادست با این گربه کارت

تو آن سگ را زن ای سگ طبع ناساز که بریانی ستاد گربه را باز...

تو سگ را بند کن روزی نهادست که گردن بسته‌ای با سگ گشادست

همان، بیت ۲۸۱۲-۲۸۰۷

همان‌گونه که دیدیم شیخ در اکثر گفته‌هایش گریز به سگِ نفس می‌زند و حکایتی مناسب می‌آورد. در *منطق‌الطیر* نیز گوید: راهبی دیری بساخت و درش فرو بست و روزنی قرارداد و خود به ریاضت بنشست. از قضا پیر ابوالقاسم همدانی، از مشایخ بزرگ، بدانجا رسید. گرد دیر بگشت و راهب را آواز داد. جوابی نشنید. پیر آن قدر بانگ کرد که راهب ناگزیر سرش را از روزن بیرون کرد و گفت: از من چه می‌خواهی؟ ابوالقاسم گفت: می‌خواهم معلوم کنی که تو در این دیر به چه کاری؟ گفت: نفس خود را سگی گزنده می‌دیدم که بیهوده گرد شهر می‌گردید، در این دیرش زندانی کردم تا در پوستین خلق نیفتد؛ و با کنایه خطاب به شیخ می‌گوید:

تو نیزش بند کن تا هر زمانی نگردد گرد هر شوریده‌جانی

همان، بیت ۱۸۷۱-۱۸۵۷

عطار که خود از ستایشگران حسین بن منصور حلاج، عارف نامی است در حکایتی کوتاه از *الهی‌نامه* چنین آورده که او در پندی پسر را از آزاد گذاشتن و بی‌اعتایی به نفس اماره برحذر می‌دارد و به وی چنین موعظه می‌کند: نفست را به کاری مشغول و سرگرم کن و یک لحظه از آن غافل نباش و گرنه این سگِ نفس تو را به انجام کارهای زشت و حرام وامی‌دارد و بر تو چیره و مسلط خواهد شد. سگِ نفس زمانی که سیر شود و فراغت بیابد زبانش به غیبت، گرسنه می‌گردد و خلقی را به کشتن می‌دهد:

اگر این سگِ زمانی سیر گردد عجب این کار کاینجا شیر گردد

شکم چون سیر گردد یک زمانش به غیبت گرسنه گردد زبانش

چو تیغی تیز بگشاید زبانی به غیبت که کشد خلق جهانی

همان، بیت ۵۹۱۶-۵۹۱۰

وی در حکایت دیگری از انسان‌های دورویی که عبادات آنها متظاهرانه است انتقاد می‌کند و می‌گوید بنیاد عبادات آنها بر امیال نفسانی‌شان است نه معنویات:

مردی در هنگام شب برای نماز خواندن به مسجد می‌رود. صدایی پشت سر خود می‌شنود و با خود می‌گوید: لابد کسی که اکنون به اینجا آمده مرد زاهد و متعبدی است که در این هنگام به مسجد آمده است. بهتر است در نماز خود احتیاط کنم. او نماز و عبادات خود را تا هنگام طلوع آفتاب طول می‌دهد. اما متوجه می‌شود کسی که به مسجد آمده فقط یک سگ بوده است. ناگهان اشکش سرازیر می‌شود و چون کسی که از خواب غفلت بیدار شده باشد با خود می‌گوید: ای مرد بی‌ادب! تو امشب به وسیله این سگ ادب شدی، همیشه به خاطر سگ وجود خود (سگِ نفس) به عبادت می‌پرداختی و هیچ‌گاه از روی اخلاص و صدق پروردگار را ستایش نکردی:

زبان بگشاد و گفت ای بی‌ادب مرد
همه شب بهر سگ در کار بودی
ندیدم یک شب هرگز به اخلاص
تو را امشب بدین سگ حق ادب کرد
شبی حق را چنین بیدار بودی
که طاعت کردی از بهر خدا خاص

همان، بیت ۱۷۹۸-۱۷۹۶

عطار در چندین جا از آثارش به این نکته دینی توجه کرده است که «سگ» در قاموس ما مسلمانان نجس است و «نمک» به عنوان ماده‌ای پاک‌کننده به کار می‌رود. نفس اماره نیز مانند سگ نجس و ناپاک است، اما جان و روح آدمی به سبب مهذب و نالوده بودن در نمکسار معانی قرار گرفته است:

ولی با نفس سگ تا می‌نشینی
سگ نفس تو اندر زندگانی
تو اسرار زمین هرگز نبینی
برون است از نمسکار معانی

اسرارنامه، بیت ۱۲۱۹-۱۲۱۳

در مصیبت‌نامه نیز به این موضوع شرعی و دینی اشاره کرده است:
خالقا تا این سگم در باطن است
یا به حکم شرع در کارش فکن
راه جانم سوی تو نایمن است
یا به کلی در نمکسارش فکن

همان، ص ۱۵

شیخ فریدالدین همچنین در دیوان اشعارش آورده که نفس پلید است و به سگ می‌ماند و هر چه نمکسود بیشتری شود پلیدی از آن بیشتر زایل می‌گردد، اگر آن را در نمکسار ریاضت افکنند چون جان و روح پاکیزه و پرنور می‌شود:
چون سگ نفسم نمکساری بیافت
پاک شد تا همچو جان شد پر ضیا

همان، ص ۶

اما دیگر تعبیر عطار از نفس، «نفس کافر» است. در اسرارنامه پیری از نفس کافرکیش شکوه آغاز می‌کند و می‌گوید:
غم‌هایی که بر من روی می‌آورد از نفس کافرکیش من است. بنگر چگونه این سگ پلید، استخوان از دهان شیر بیرون می‌کشد و چه سان به کین من دامن می‌گشاید که مرگ تلخ را بر من گوارا و شیرین کند. به سختی جان می‌کنم، ریاضت می‌کشم تا شاید این سگ را از حالت جسمانی‌اش درآورم و روحانی کنم. اما کار آسانی نیست. ای نفس عاصی! دلم تا کی در بند توست! رهایم کن تا از وجود در در دل نشانی یابم:
عزیزا گر بمیرد نفس فانی
دل باقییت یابد زندگانی

همان، بیت ۱۰۲۷

پیر و مراد مریدان نیز در همین مضمون به سالکان چنین می‌گوید: حیوانات مانند نفس کافر هستند و نباید نفس را طعام داد و با خوردن غذاهای دلخواهش او را نازپرورده کرد:

پیر گفتش هست حیوان و سباع
نفس کافر سرکشی دارد مدام
خوش مده نفس مجوسی را طعام
ز آتش نفس مجوسی یک شعاع
گر سر اندازیش سر بنهد تمام...
تا نبینی ناخوش او تمام

مصیبت‌نامه، صص ۲۳۶-۲۳۵

تعبیر دیگر شیخ از نفس، «افراسیاب» و «نمرود» و «فرعون»، سه چهره زشت و بدکردار و منفور است. عطار در حکایتی افراسیاب را رمز و نماد نفس قرار می‌دهد که انسان را بیژن‌آسا در چاه هوی و هوس، زندانی می‌کند و خواسته‌ها و تمایلات مادی و دنیایی همچون اکوان دیو، انسان را در بند خویش می‌گیرند و همچو سنگی سنگین بر در این زندان می‌مانند که انسان را یکباره در خود محو می‌کنند. همچنین رستم را نشانه پیر و مرشد قرار می‌دهد که با تعلیمات خویش و قدرت معنوی خود، انسان گرفتار در بند را آزاد می‌کند و او را از چاه ظلمانی بر می‌آورد و به خلوت‌خانه خاص روحانی می‌برد.

نیز «ترکستان» را که جایگاه افراسیاب است، مکان پرمکر و دستان می‌داند که نفس در آن و بر آن حاکم است، درحالی که ایران، نمودار شریعت است که جایگاه کیخسرو است و کیخسرو رمزی از حقیقت مطلق و پادشاه مطلق‌العنان است که جام جم بصیرت را

در کف دارد و آن را به این سالک از چاه برآمده، می‌دهد تا از مرتبه علم‌الیقین به عین‌الیقین و حق‌الیقین برسد (اشرف‌زاده، ۱۳۷۳: ۱۵۶):

تو را افراسیابِ نفس ناگاه	چو بیژن کرد زندانی در این چاه
ولی اکوان دیو آمد به جنگت	نهاد او بر سر این چاه سنگت
چنان سنگی که مردان جهان را	نباشد زور جنبانیدن آن را
تو را پس رستمی باید در این راه	که این سنگ گران برگیرد از چاه...
تو را خود رستم این راه پیر است	که رخس دولت او را بارگیر است

الهی‌نامه، بیت ۱۸۸۲-۱۸۷۴

عطار نمرود را قوه شری می‌داند که باید او را قلع و قمع کرد و بر او چیره شد تا چون حضرت خلیل (ع) در آتش گام نهاد و آن را گلستان نمود:

چون خلیل آن کس که از نمرود رست	خوش تواند کرد بر آتش نشست
سر بزن نمرود را همچون قلم	چون خلیل الله در آتش نه قدم
چون شدی از وحشت نمرود پاک	حله پوش، از آتشین طوقت چه باک

منطق‌الطیر، بیت ۶۳۱-۶۲۹

همچنین در جای دیگر، کسانی را که گرفتار خواهش‌های نفسانی شده‌اند و به نفس سگ دل بسته‌اند به فرعون تشبیه می‌کند، که اگرچه بر مصر جان فرمانروایی ندارند، اما مانند فرعون گرفتار و برده بطن و فرزند:

تو ز نفس سگ پلید افتاده‌ای	در نجاست ناپدید افتاده‌ای
نیست یک ساعت چو فرعونی شکست	گر نداری مصر، فرعونیت هست
تو به فرعونی چو مصر جامعی	یار فرعونی که هامن طالعی
عبد بطن و فرجی، ای مردارخوار	حیفه‌اللیلی و بطل‌النهار

مصیبت‌نامه، ص ۱۸۲

و این نفس فرعونی را دور و متلون می‌داند که هر لحظه به شکلی درمی‌آید:

پس مرا فرعون نفسی هست نیز	کو ندارد جز شهادت هیچ چیز
پیش از مرگ این شهادت گفته است	بر شهادت خاستست و خفته است
محو گردان کبر و فرعونی او	باز خر جان را ز صد لونی او

همان، ص ۱۶

این تنفر از فرعون به حدی است که دنیا را - که شاید به عقیده عرفا قبیح‌ترین چیزها باشد - پس‌مانده فرعون و نمرود می‌داند، در نتیجه برای اینکه او را در نظر خلق کوچک جلوه دهد، بدین گونه می‌سراید (همان، ۳۴۳):

چيست دنیا؟ آشیان حرص و آز	مانده از فرعون و ز نمرود باز
گاه قارون کرده قی، بگذاشته	گاه شدادش به شدت داشته
حق تعالی کرده لاشیء نام او	تو به جان آویخته در دام او

منطق‌الطیر، بیت ۲۰۶۴-۲۰۶۶

ریاضت و تهذیب نفس اماره:

عرفا تربیت و تهذیب نفس را بیشتر در زمینه ریاضت دادن آن با «قناعت» و طعام ندادن به آدمی ذکر کرده‌اند و در این مضمون حکایات فراوانی نقل نموده‌اند. شیخ عطار نیز از این امر بر کنار نبوده است. وی در حکایتی از پیروزی «فرامن» بر نفس (من) چنین گفته است:

پارسایی شصت سال در هوای گوشت بود، اما اگرچه گوشت دست می‌داد ولی چون او از نفس خود مطمئن نبود دست به آن نمی‌زد. روزی بوی گوشت بریانی از دور به مشامش رسید و نفس را آب از دیده روان گردید و گفت: از برای خدا! پس از شصت

سال برای من لقمه‌ای گوشت بریان بده! آن مرد را دل بر نفس خود بسوخت و از پی بوی گوشت بریان روان شد تا به در زندانی رسید که بوی بریان از آنجا می‌آمد. در زندان را محکم کوفت تا در را باز کردند. چون در باز کردند دید که کسی را داغ بر ران می‌نهند و بوی گوشت بریان از آن است:

چو پیر آن دید بی خود گشت در حال	چو مرغی می‌زد اندر ره پر و بال
زبان بگشاد کای نفس زبون‌گیر	اگر بریانت می‌باید کنون گیر
ز دوری بوی بریانی شنیدی	چو بریانی بدیدی در رمیدی...
تو را دل هست لیکن هست معزول	ولی در آرزوی نفس مشغول

اسرارنامه، بیت ۱۰۰۳-۹۹۷

در مقاله نوزدهم **الهی‌نامه** حکایت حضرت ابراهیم (ع) و نمرود را نقل می‌کند و سخن به مذمت دنیا و اهل دنیا می‌گشاید و در پایان مکاید نفس را متذکر می‌شود و می‌گوید: نفس را به قناعت باید در بند کرد و به ریاضت باید داشت، وگرنه با وسوسه و خیال‌انگیزی آدمی را به خود مشغول می‌کند و از کار بازمی‌دارد:

تو را این نفس کافر مست کردست	به زیر عقلت پست کردست
به کاری گر نگردانیش مشغول	شوی از دست او از کار معزول

الهی‌نامه، بیت ۵۹۰۸-۵۹۰۷

پیام دیگر شیخ این است: بر آن باش که بی‌نفس، یعنی پاک از دنیا روی؛ «موتوا قبل آن تموتوا». هرگاه نفس اماره را سرکوب کردی و پیش از مرگ فانی شدی، از همتایان خود پیشی می‌گیری و گوی از کسان می‌بری و با آرامش به ابدیت می‌پیوندی و نیز مقام و منزلت می‌یابی. پس گرگ نفس را زبون گردان. از چاه برون آی و او را سرنگون کن و الا او تو را چون گرگ در قعر چاه پاره می‌کند:

به حیلت گرگ نفست را زبون کن	برای از چاه او را سرنگون کن
اگر در چاه مانی همچو روباه	بدرد گرگ نفست در بن چاه

اسرارنامه، بیت ۲۷۸۱-۲۷۸۰

از وجود خود گذشتن و دل از خویش برگرفتن، همان اعراض از خواهش‌های نفسانی است و مقصود از آن مرگ طبیعی نیست. «تویی تو» انسان همان نفس و تمایلات نفس است. این تعبیر همان است که غالب عرفا به آن اشاره کرده‌اند: موتوا قبل ان تموتوا:

وجود تو، تو را سدی است در پیش	تو پیوسته در آن سد مانده با خویش
تویی در سد خود یا جوج و مأجوج	که طوق گردنت بندی است چون عوج...
اگر آزاد کردی گردن خویش	برستی زین همه خون خوردن خویش
وگرنه صد هزاران پرده بینی	درون پرده جانی مرده بینی

الهی‌نامه، ۳۸۸۷-۳۸۸۳

و از زبان مرد گورکن می‌شنویم که تربیت و سر به راه کردن این نفس کاری بسیار سخت و دشوار است و چه بسا هیچ‌گاه تربیت در او اثر نکند. زیرا نفس اماره با وجود این همه عبرت‌هایی که برایش حادث می‌شود باز هم نافرمان است و گویی تربیت ناشدنی است:

یافت مردی گورکن عمری دراز	سایلی گفتش که چیزی گوی باز
تا چو عمری گور کنندی در مغاک	چه عجایب دیده‌ای در زیر خاک؟
گفت این دیدم عجایب حسب حال	کاین سگ نفسم همی هفتاد سال
گور کنندن دید و یک ساعت نمرد	یک دمم فرمان یک طاعت نبرد

منطق الطیر، بیت ۱۹۹۸-۱۹۹۵

هدف بعثت و رسالت اصلی پیامبران نیز تربیت این نفس کافر کیش بوده است. اصلاح اخلاق انسان‌ها و هدایت مردم به راه راست

و درست و نیز دور کردن آنها از خطر گمراهی، همه منوط به این است که ایشان ابتدا به خواهش‌های نفسانی بی‌توجهی کنند و بر نفس اماره غلبه کنند؛ اما آنها هم نتوانستند این سگ نفس را بکشند یا دست کم اینکه او را سر به راه کنند و مسلمانش کنند:

یک شبی عباسه گفت ای حاضران	این همه گر پرشوند از کافران
پس همه از ترکمانی پر فضول	از سر صدقی کنند ایمان قبول
این تواند بود، اما آمدند	انبیا این صدهزار و بیست و اند
تا شود این نفس کافر یک زمان	یا مسلمان، یا بمیرد در میان
این نیارستند کرد و آن رواست	در میان چندین تفاوت از چه خاست؟

همان، بیت ۲۰۰۳-۱۹۹۹

و در ادامه همین سخن از سختی ریاضت نفس چنین می‌گوید: انسان‌ها در حکم و اطاعت نفس کافر هستند و کشتن این نفس آسان نیست، و چه بسا امکان‌ناپذیر است:

ما همه در حکم نفس کافریم	در درون خویش کافر پروریم
کافری است این نفس نافرمان چنین	کشتن او کی بود آسان چنین

همان، بیت ۲۰۰۵-۲۰۰۴

و البته این نوید را هم به آن دسته از سالکان حقیقی طریقت می‌دهد که عافیت و ایمنی جان و روح آدمی بعد از کشتن این نفس کافر به دست می‌آید:

نفس کافر را بکش مؤمن بباش	چون بکشتی نفس را ایمن بباش
---------------------------	----------------------------

همان، بیت ۶۱۲

عطار در جای دیگر نیز به این موضوع اشاره کرده است و امیری و پادشاهی را از آن کسی دانسته که بر خواسته‌های دنیوی غلبه کرده و بر نفس اماره‌اش امیر و حاکم است:

ژنده‌پوشی در راهی می‌رفت. پادشاهی او را بدید، پرسید: هان! ای ژنده‌پوش من بهترم یا تو؟ گفت: خاموش باش و چیزی مگوی! هر چند خودستایی روا نیست، لکن پاسخ تو بر من فرض است. یکی چون من بهتر از صدهزار چون تو. تو راه دین را شناختی. نفست از تو خری ساخته که بر تو سوار است و تحت فرمان او هستی تا چه فرماید. ولی من از آنجا که به سر دین راه یافتم بر خر نفس نشسته‌ام. در واقع این خر من است که بر تو سوار است. پس: «چون منی بهتر ز چون تو صد هزار!» ای کسی که نفست راهزن تو شده و گرفتار آتش شهوت کرده و تو با او در ساخته‌ای! بدان که:

آب تو آن آتش شهوت ببرد	از دلت نور و ز تن قوت ببرد
تیرگی دیده و کروی گوش	پیری و نقصان عقل و ضعف هوش
این و صد چندین سپاه و لشگرند	سر به سر میر اجل را چاکرند...
چون درآمد از همه سویی سپاه	هم تو باز افتی و هم نفست ز راه

منطق الطیر، بیت ۲۰۲۹-۲۰۱۳

شیخ در مثنوی **الهی‌نامه** نیز از سختی مبارزه با نفس می‌گوید: انسان‌ها اسیر دجال‌های گوناگونی هستند، یکی دجال دیو شیطانی است، دوم دجال دنیا و سوم دجال نفس. آیا ممکن است که آدمی با این همه دجال به آرامش و خوشی به زندگی خود ادامه دهد؟ آیا می‌توان از دست آنها یک لحظه آسوده بود؟ این دجال‌ها حتی انسان‌های پاک‌سرشت و نیکوکار را اسیر خود کرده است و مهدی‌خصلان را در بند خود گرفتار ساخته:

چو دجالت یکی دیو است مکار	یکی دنیا دگر نفس ستمکار
کسی با این همه دجال سرکش	چگونه زو برآید یک نفس خوش
بسا مهدی دل پاکیزه رفتار	کزین دجال دنیا شد گرفتار

همان، بیت ۱۸۲۰-۱۸۰۹

و اگر آدمی در این راه (تهذیب نفس) پیروز شود، چون سبک‌روحان و واصلان درگاه حق به منزلگاه حقیقی می‌رسد:

عزیزا گر بمیرد نفس فانی
برو گر مرد این راهی زمانی

دل باقییت یابد زندگانی
بجوی از درج دَر در دل نشانی

همان، بیت ۱۰۲۸-۱۰۲۷

و خطاب ارجعی می‌شنود:

برو بشتاب تا آخر ز جایی

به گوشت آید آواز درآیی

همان، بیت ۱۰۳۵

شیخ فریدالدین راه را نیز نشان داده و به سالکان طریقت چنین بیان می‌دارد که چنگ زدن به ریسمان الهی و تقرّب به درگاه خداوند عزّ و جلّ رهایی‌بخش انسان از گرایش‌های مادی و خواهش‌های نفسانی است:

تنت چاهی است جان در وی فتاده ز گرگ نفس از سر پی فتاده
بگو تا جان به حبل الله زند دست تواند بوک زین چاه بلا رست

اسرارنامه، بیت ۲۸۰۱-۲۸۰۰

بنابراین فقط خداوند دستگیر آدمی است تا از شرّ این نفس ایمن باشیم و با امید به ایزد متعال نباید از سختی‌های راه ترسید و تسلیم هواجس شیطانی شد:

نفس من بگرفت سر تا پای من گر نگیری دست من ای وای من

منطق‌الطیر، بیت ۲۲۹

نتایج و فواید مبارزه با نفس اماره

عطار در مورد آنچه که از تهذیب نفس حاصل می‌شود سخنانی دارد که شنیدنی است و بیشتر آنها را در *منطق‌الطیر* بیان کرده است: نفس اماره را چون خر عیسی بسوزان و چون عیسی همه جان شو تا جان برافروزی. تا چند زره بر نفس شوم می‌پوشی و از او محافظت می‌کنی؟ مانند داوود آهن نفس را بسان موم نرم گردان تا عشق داوودی در روح و جانت پدیدار شود:

نفس را همچون خر عیسی بسوز پس چو عیسی جان شو و جان برافروز
خر بسوز و مرغ جان را کار ساز تا خوست روح الله آید پیش باز

همان، بیت ۶۴۶-۶۴۵

چند پیوندی زره بر نفس شوم همچو داوود آهن خود کن چو موم
گر شود این آهنت چون موم نرم تو شوی در عشق چون داوود گرم

همان، بیت ۶۵۱-۶۵۰

در *منطق‌الطیر* اشاره‌هایی به قصص قرآن در این همین مضمون آمده است و شیخ فریدالدین به مناسبتی نفس اماره را به یکی از آن داستان‌ها ارتباط می‌دهد. مثلاً به طاووس باغ بهشت می‌گوید: صحبت ما هفت سر تو را از بهشت عدن بیرون راند، تا این مار را هلاک نکنی، شایسته اسرار الهی نتوانی شد (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ابیات ۶۵۲-۶۵۶) و یا به تذرو می‌گوید: خود را از این چاه ظلمانی بیرون آر تا سر به اوج عرش رحمانی بسایی (همان، ۶۵۸-۶۶۱) و نیز قمری را این‌گونه مورد خطاب قرار می‌دهد: ای قمری از آن روی تنگدل هستی که در تنگنای حبس ذوالنون مانده و سرگشته ماهی نفس خود شده‌ای. این ماهی را سر بکن تا سر به آسمان بسایی (همان، ۶۶۳-۶۶۶). و در همین مثنوی هنگامی که همای سایه‌بخش بلند همت چون نزد پرندگان بر و بحر می‌آید، سخن خود را چنین آغاز می‌کند:

همت عالی‌ام در کار آمدست عزلت از خلقم پدیدار آمدست

همان، بیت ۹۱۹

و در ادامه به توصیف اعمال خود می‌پردازد: نفس سگ را خوار داشتم، به همین سبب بزرگانی مانند فریدون و جم از من عزت و ارجمندی یافتند و به مقامات والایی رسیدند. به سگ نفس استخوان دادم تا روحم در امان ماند و به همین علت به مراتب عالی و درجات متعالی رسیدم:

نفس سگ را استخوانی می‌دهم روح را زین سگ امانی می‌دهم
نفس را چون استخوان دادم مدام جان من زان یافت این عالی مقام

همان، بیت ۹۲۲-۹۲۳

او همچنین ادامه می‌دهد کسی که نفس اماره‌اش را سرکوب کرده و بر خواهش‌های نفسانی و تمایلات دنیوی چیره شده شایسته سبب مقامات عالی می‌شود و با پیامبرانی از جمله عیسی، آدم، یوسف، یونس همنشین می‌گردد:

خر بسوز و مرغ جان را کار ساز تا خوست روح الله آید پیش باز

همان، بیت ۶۴۶

گر خلاصی باشدت زین مار زشت آدمت با خاص گیرد در بهشت

همان، بیت ۶۵۶

گر چنین ملکی مسلم آیدت یوسف صدیق همدم آیدت

همان، بیت ۶۶۱

گر شود این آهنت چون موم نرم تو شوی در عشق چون داوود گرم

همان، بیت ۶۵۱

گر بود از ماهی نفست خلاص مونس یونس شوی در صدر خاص

همان، بیت ۶۶۶

و موسی‌وار به میقات می‌رود و رازدار سلیمان می‌شود:

دیو را در بند و زندان بازدار تا سلیمان را تو باشی رازدار...

هم ز فرعون بهیمی دور شو هم به میقات آی و مرغ طور شو

همان، بیت ۶۲۵-۶۲۰

بنابراین، همان‌گونه که ملاحظه شد، چیرگی بر این خواسته‌های بشری و مادی کار هر کسی نیست. با این وجود سالکانی که قصد دارند این راه سخت و دشوار را طی کنند می‌بایست از پس دشواری‌های آن بربایند و با امید و توکل به خداوند متعال، قدم در راه ریاضت نفس و تهذیب آن نهند تا ایزد متان نیز پاداش این امر خطیر را با رحمت و واسع‌اش بر آنها فرو فرستد. نظر شیخ بر آن است که کسی که نفسش را دربند کرده کار بسیار بزرگ و سترگی انجام داده است. حتی باید گفت خاک او از خون دیگران هم پاک‌تر است:

هر که این سگ را به مردی کرد بند در دو عالم شیر آرد در کمند...

هر که این سگ را نهد بندی گران خاک او بهتر ز خون دیگران

همان، بیت ۲۰۱۲-۲۰۱۰

و نیز پاداش مهم و دیگرش شنیدن رمزی از اسرار الهی است که فقط پیامبران و اولیا به این مرتبه رسیده‌اند. پس با غلبه بر نفس و احتراز از خواهش‌های نفسانی و هواجس شیطانی می‌توان به آنها تقرب جست و نزدیک‌تر شد. همه این پاداش‌ها که از جانب پروردگار سبحان نازل می‌شود ممکن است بر هر انسانی فرود آید. کافی است که در راه ریاضت نفس ثابت‌قدم و استوار باشی و در مقابل خواسته‌های نفس شکیبایی کنی. در این هنگام است که سرخوشی از این پیروزی را خداوند به تو می‌چشاند:

تا نگردانی هلاک این مار را کی شوی شایسته این اسرار را

همان، بیت ۶۵۵

علاوه بر این اگر در هنگام مرگ از گرایش دنیوی و خواهش‌های نفسانی به دور باشی پاک و مطهر به دیدار معبود می‌شتابی و جان به جان‌آفرین تسلیم می‌کنی:

ز دنیا تا به عقبی نیست بسیار ولی در ره وجود توست دیوار...

اگر با نفس میری وای بر تو بسی گرید ز سر تا پای بر تو

وگر بی نفس میری پاک باشی چه اندر آتش و در خاک باشی

اسرارنامه، بیت ۱۰۹۷-۱۰۹۴**نفس اماره در مقابل دل**

در ابتدا باید گفت که عطار دل را جایگاه تجرید و توحید می‌داند، اما نه هر دلی! دلی که انوار الهی و معنوی بر آن بتابد و تهذیبش کند. پرواضح است که در جای جای آثار عرفانی نیز به مضمون برمی‌خوریم که دل محل انوار الهی و تجلیگاه محبت و اسرار خداوندی است. لیکن عطار به خوبی و به زبان ساده خویش تقابل دل را با نفسانیات و تمایلات دنیایی برای مخاطبان خاص خود بیان کرده است:

دل تو موضع تجرید آمد سرای خلوت و توحید آمد
دل تو منظر اعلاست حق را ولیکن سخت نابیناست حق را

اسرارنامه، بیت ۹۸۱-۹۸۰

اما وی برخلاف اغلب عرفا که نفس را در مقابل عقل قرار می‌دهند، معمولاً دل را در مقابل نفس قرار داده است. همان‌طور که در سطور بعد خواهیم دید عقل در نظر عطار، دیگر آن عقل هدایتگر و روشنگر نیست، مگر آنکه مطیع و فرمانبر باشد و الا آدمی را گمراه خواهد کرد. او نفس را در مقابل دل چون سگ شکاری در برابر اسب می‌داند، که هرچه سوارکار اسب را به تاختن در می‌آورد، سگ شکاری نیز همراه و ملازم اوست و یک لحظه از او جدا نمی‌شود:

دل، سوار مملکت آمد مقیم روز و شب این نفس سگ او را ندیم
اسب چندانی که می‌تازد سوار بر او می‌دود سگ در شکار
هرچه دل از حضرت جانان گرفت نفس از دل نیز هم چندان گرفت

منطق الطیر، بیت ۲۰۰۹-۲۰۰۷

اگر نفس اماره در شکرگزاری تنبلی می‌کند، دل باید این مشکل را حل کند:
وگر نفس تو در شکر است کاهل دلت باید که این مشکل کند حل...
چو نفست کاهلی دارد همیشه دلت را هست جد و جهد پیشه

الهی نامه، بیت ۴۵۲۱-۴۵۱۹

و اگر نفس قدرت و نیرویش زیاد باشد دل را بی‌چیز و بی‌نوا می‌کند:
چو نفست مرد کار خویش باشد دلت در کار خود درویش باشد
نکو زان سود کرد و بد زیان کرد که هر کس آنچه دارد خرج آن کرد

همان، بیت ۴۵۲۳-۴۵۲۲**نفس اماره در مقابل عقل**

شیخ عقل را بر دو نوع تقسیم کرده است: یکی عقل مطیع و فرمانبر که انسان را در سلامت نگه می‌دارد، و دیگری عقل جاهل که به کفر می‌انجامد که این عقل، هادی و مرشد سالکان نیست زیرا دیگر کامل و روشنگر نیست که آدمی را به راه راست و درست رهنمون شود زیرا زمام خود را در اختیار نفس اماره قرار داده و تابع خواهش‌های نفسانی و تمایلات دنیوی شده است. بنابراین نه‌تنها شخص را هدایتگری نمی‌کند بلکه او را گمراه و دچار سرگستگی می‌سازد:

عقل اگر جاهل بود جانت برد ورتکبر آرد ایمانت برد
عقل آن بهتر که فرمانبر شود ورنه گر کامل شود کافر شود
عقل چون از حد امکان بگذرد بلعمی گردد ز ایمان بگذرد...
عقل در حد سلامت بایدت فارغ از مدح و ملامت بایدت

مصیبت‌نامه، صص ۳۴۰-۳۳۹**نتیجه‌گیری**

بدون تردید آنچه که تا کنون از سخنان شیخ فریدالدین عطار نیشابوری دربارهٔ نفس و نفس اماره گفته شد نظر بسیاری از عارفان

و اصلان درگاه الهی هم بوده است. آثار عطار به عنوان یکی از مراجع مهم و بسیار ارزشمند در متون ادب فارسی به شمار می‌رود. بی جا نیست که بگوییم آثار وی فشرده و عصاره اندیشه‌ها و تأملات تمامی عارفان بزرگ قبل از اوست. بسیاری از اولیا و صوفیان راستین قرون بعد نیز با نظریات عطار موافق و همسو هستند.

اما همان‌گونه که ملاحظه شد، هر انسانی، و به ویژه هر سالک و مریدی، تا بر نفس اماره چیره نگردد و آن را تابع و اسیر خود نسازد نمی‌تواند مراحل کمالات معنوی را طی کند و به درگاه الهی تقرب جوید. شیخ فریدالدین در مثنوی‌های اربعه خود، این نفس سرکش و نافرمان را به مقتضای سخن به برخی از حیوانات پلید و نجس همچون سگ و خوک و چهره‌های منفور و زشت تاریخ و معبودهای دروغین از جمله نمرد و فرعون تشبیه و مانند کرده است. وی حالات و اوصاف نفس اماره را چون اعمال و کردار این نابکاران و فرومایگان دانسته و سالکان و راهروان را از متابعت خواهش‌های نفسانی و سپردن زمام اختیار به نفس اماره برحذر داشته است. شیخ بدون هیچ تعارفی بر این اعتقاد است که راه ریاضت نفس از عهده هر شخصی خارج است و گوید کسانی را که یارای مقابله با تمایلات نفسانی ندارند بهتر است در پی کارهای مادی و دنیوی خود باشند، زیرا این طریق را فقط راهروان ثابت‌قدم و با همت و سالکان با عزم و اراده می‌توانند طی کنند.

با وجود این، کسانی را که با سربلندی و افتخار از این راه دشوار و پرخطر جان سالم به در ببرند مژده و نوید می‌دهد که آنها عاقبت بخیر شده‌اند و پاداش‌های گوناگونی در انتظارشان است. از جمله اینکه با خاطری آسوده و دلی پاکیزه و تهذیب‌شده به دیدار معبودشان می‌شتابند و هیچ گناهی بر دوششان نیست، زیرا پروردگار سبحان قلم عفو و بخشش بر ایشان کشیده و مشمول رحمت خداوندی قرار گرفته‌اند. همچنین این مقام و منزلت را می‌یابند که با پیامبران و اولیا همدم و همنشین شوند.

کتابنامه

- قرآن مجید. (۱۳۷۹). ترجمه عبدالمحمد آیتی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات سروش.
- ارسطو. (۱۳۶۶). رساله النفس، ترجمه شرف‌الدین خراسانی، تهران: نشر گفتار.
- اشرفزاده، رضا. (۱۳۷۳). تجلی رمز و روایت در شعر عطار نیشابوری، چاپ اول، تهران: انتشارات اساطیر.
- افلاطون. (۱۳۶۸). جمهور، ترجمه فؤاد روحانی، چاپ پنجم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- پورجوادی، نصرالله. (۱۳۵۸). درآمدی بر فلسفه فلوطین، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- زمانی، کریم. (۱۳۷۹). شرح جامع مثنوی معنوی، چاپ هشتم، تهران: انتشارات اطلاعات.
- سعدی شیرازی، شیخ مصلح‌الدین. (۱۳۷۳). بوستان، به تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، چاپ سوم، تهران: انتشارات خوارزمی.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدودبن آدم. (۱۳۷۷). حدیقه‌الحقیقه و شریعه‌الطریقه، تصحیح و تحشیه: محمدتقی مدرس رضوی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- _____ . (۱۳۵۴). دیوان سنایی، به سعی و اهتمام مدرس رضوی، تهران: انتشارات سنایی.
- _____ . (۱۳۴۸). مثنوی‌های حکیم سنایی، تصحیح و مقدمه: محمدتقی مدرس رضوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- شفیع کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۶). تازیانه‌های سلوک، چاپ دوم، تهران: نشر آگه.
- _____ . (۱۳۸۰). زیور پارسی، چاپ دوم، تهران: نشر آگه.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۸۰). تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، چاپ شانزدهم، تهران: انتشارات فردوسی.
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد. (۱۳۳۸). اسرارنامه، تصحیح، تعلیقات و حواشی: صادق گوهرین، تهران: انتشارات صفی‌علیشاه.
- _____ . (۱۳۸۶). اسرارنامه، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمدرضا شفیع کدکنی، تهران: انتشارات سخن.
- _____ . (۱۳۷۶). الهی‌نامه، به تصحیح فؤاد روحانی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات زوار.
- _____ . (۱۳۸۷). الهی‌نامه، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمدرضا شفیع کدکنی، تهران: انتشارات سخن.
- _____ . (۱۳۳۸). مصیبت‌نامه، به اهتمام و تصحیح نورانی‌وصال، تهران: انتشارات زوار.
- _____ . (۱۳۸۶). مصیبت‌نامه، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمدرضا شفیع کدکنی، تهران: انتشارات سخن.

- _____ . (۱۳۸۳). *منطق‌الطیر*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمدرضا شفیعی‌کدکنی، تهران: انتشارات سخن.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان. (۱۳۷۴). شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری، چاپ اول، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- فروغی، محمدعلی. (۱۳۶۶). *سیر حکمت در اروپا* (از زمان باستان تا مائه هفدهم)، تهران: انتشارات زوار.
- فلوطین. (۱۳۶۶). دوره آثار فلوطین «تاسوعات»، ترجمه محمدحسن لطفی، چاپ اول، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.



Surf and download all data from SID.ir: www.SID.ir

Translate via STRS.ir: www.STRS.ir

Follow our scientific posts via our Blog: www.sid.ir/blog

Use our educational service (Courses, Workshops, Videos and etc.) via Workshop: www.sid.ir/workshop